تاریخ انتشار **۷ آذر ۱۳۹۲**

چپ رهایی خواه و مساله سازمان دهی ملاحظاتی در ضرورت گسست از «تحزب واقعاً موجود»

شیدان وثیق

به مناسبت کنفرانس پروژه وحدت چپ

یکی از چالش های مهم امروزی در برابر پروژه ی ایجاد چپی دیگر در ایران و جهان، مساله گسست از تحزب سنتی بر اساس نگاه ضد سیستمی، جنبش گرا و اپوزیسیونی به امر مقاومت و مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی است.

تحزب مدرن و در عین حال سنتی (کلاسیک) در همه جا امروز و از مدت ها پیش در بحرانی ژرف و ساختاری فرو رفته است. نخستین گام برای ابداع شکل های دیگر و نوین سازماندهی سیاسی و اجتماعی پذیرش این بحران، نقد شکل تحزب تاکنونی و گسست نظری و عملی از آن است.

امروزه، شکل تاریخی و سنتی سازماندهی شناخته شده یعنی شکل حزب – دولت (حزب دولت گرا) کمتر مردمانی را جلب و جذب خود می کند. متشکل می سازد. به حرکت و مبارزه درمی‌آورد. این شکل تاریخی که ما «تحزب واقعاً موجود» می نامیم یا در پوزیسیون قرار دارد و چون حزبی دولتی و حاکم بر جامعه در راستای حفظ سیستم موجود عمل می کند و یا در "اپوزیسیون" قرار دارد و خود را از طریق انتخابات برای تبدیل شدن به پوزیسیون و به حزبی دولتی و حاکم بر جامعه برای ترمیم و حفظ سیستم موجود آماده می سازد.

امروزه با نقدِ شکل‌ها و شیوه‌های کهنه‌ی فعالیت سیاسی و سازماندهی، جنبش‌های احتماعی نوینی در جهان سر بلند کرده و می‌کنند. شاخص مشترک و امروزی آن ها در همه جا – چه در غرب و چه در جوامعی چون جامعه‌ی ایران – نافی شکل‌های تاکنونی و سنتی فعالیت سیاسی حزبی برای کسب حاکمیت، تصرف دولت و قدرت می باشند. این جنبش ها مشارکت مستقیم مردم در امور سیاسی و کشور را تشویق می‌کنند. این جنبش‌ها تمایل به شکل‌های خودگردان و خودمدیریت در سازماندهی فعالیت ها دارند. ویژگی بارز آن ها، ایجاد ساز و برگ های تشکیلاتی از نوع دیگری است که با سیستم سلسله مراتبی، تمرکز گرا و اقتدار طلب حاکم در احزاب سنتی کمتر قرابتی دارند. تشکیلاتی که به افراد اجازه می دهد نقش خود را به منزله‌ی کنشگران و دخالت‌گران فعال و مستقیم و بدون واسطه در سیاست ایفا کنند.

بدین سان، امروزه و بیش از گذشته، مسئله یا بغرنج ابداع شکل دیگری از سازماندهی سیاسی می بایست در دستور کار پروژه ی ایجاد چپ سوسیالیستی و رهایی خواه قرار گیرد. به طور مشخص این پروژه در برابر ۴ پرسش یا چالش اصلی قرار دارد. در خطوط کلی به طرح آن ها و پاسخ خود می پردازیم.

۱- پرسش اول این است که آیا سوسیالیست ها (کمونیست ها) به ضروره باید شکل حزبی را برگیرند و یا این که شکل های دیگری را می توانند ابداع کنند. می دانیم که مارکس در مانیفست می نویسد: *کمونیست ها حزب خاصی نیستند*، بلکه بخشی از جنبش پرولتاریا (بگوییم امروزه جنبش های اجتماعی رهایی خواهانه و ضدسرمایه داری) و با *عزم ترین آن* می باشند. نمونه های سازمان یابی مورد توجه ویژه او در جریان مبارزات کارگری و انقلابی در اروپای سده ۱۹، اتحادیه بین المللی زحمتکشان و کمون پاریس هستند که هیچ یک از آن ها از نوع سازمان دهی حزبی نبودند. بعد ها دو جریان غالب، سوسال دموکراسی در اروپای غربی و لنینیسم در روسیه، شکل سازمان یابی حزبی در جنبش چپ مارکسیستی را به اصلی مطلق و فناناپذیر و تنها شکل سازمان دهی ممکن تبدیل می کنند. امروزه در برابر این پرسش که ایا شکل مطلوب سازمان یابی چپ سوسیالیستی باید هم چنان از نوع حزبی باشد و یا این که شکل های دیگری را می توان تصور و به کار برد؟، پاسخ ما به این پرسش، بدیل دوم است. چپِ رهایی خواه، با درس‌گیری از شکل‌های سنتی سازماندهی حزبی،

با نقد و نفی آن ها، می‌بایست در پی ایجاد شکل‌های جدید سازماندهی سیاسی باشد. به باور ما یکی از این اشکال و مناسب ترین آن ها، شکل سازماندهی جنبشی mouvementiste است. سازماندهی با حداکثر دموکراسی مشارکتی، خودگردانی و عدم تمرکز و با حداقل سلسله مراتب تشکیلاتی و تمرکز.

۲- پرسش دوم، چگونگی مناسبات سوسیالیست ها با جنبش های کارگری و اجتماعی است. مارکس در همان مانیفست می گوید: «*آن* ها (منظور کمونیست ها) *اصول ویژه ای را به میان نمی آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگنجانند*».

می دانیم که مناسبت با جنبش اجتماعی، در درازای تاریخ چپ، یکی از مبانی اختلاف و افتراق را تشکیل داده است. در کل، دو بینش در برابر هم قرار گرفته‌اند. یکی، آزادی‌خواهانه و استقلال طلبانه، بر خودمختاری و استقلال جنبش اجتماعی تاکید می‌ورزد و دیگری، آمرانه و اقتدارگرا، جنبش را زیر قیمومتِ عنصرآگاه در قالب حزب پیشرو قرار می‌دهد. در جنبش چپ (سوسیالیستی/ کمونیستی)، با وجود مقاومت مارکسیست‌های شورایی، همواره بینش مبتنی بر قیمومت حزب بر جنبش کارگری و اجتماعی، به ویژه در شکل لنینی آن، چیره شده است. حزبی که قدرت را تصرف می‌کند و با اتکا به دستگاه دولتی – پلیسی، دیکتاتوری نامحدود و دائمی حزب- دولت بر جامعه و کشور را برقرار می‌سازد.

چپِ مورد نظر ما جنبش گراست. به این معنا که بر نقش اصلی و تعیین کننده‌ی جنبش‌های اجتماعی در مبارزه برای تغییرات وضع موجود باور دارد. بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل اجتماعی در مبارزات اجتماعی تاکید می‌ورزد. در نهایت امر، چپ رهایی خواه طرفدار مداخله‌گری مستقیم مردمان در امور خود است. مداخله گری ای بدون واسطه، بدون واگذاری و در صورت ممکن بدون نمایندگی، برای تصاحب امور خود به دست خود و برای خود. این همانی است که ما دموکراسی شورایی یا مشارکتی و یا حتا دموکراسی مستقیم می‌نامیم. هم راه و در درون این جنبش‌های تغییر دهنده احتماعی، چپ رهایی خواه نقش خود را به عنوان نیروی مدافع مصالح و منافع عام و دراز مدت جنبش ایفا می کند.

۳- پرسش سوم، مناسبات سوسیالیست ها با قدرت حاکمه و تصرف آن است. مارکس از سوی دیگر در همان مانیفست می گوید: «*نزدیک ترین هدف کمونیست ها... متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورزوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی* ***توسط پرولتاریا*** *ست*» (تاکید از من است). او نمی گوید توسط حزب پرولتاریا یا احزاب کارگری بلکه می گوید «توسط پرولتاریا». از این روست که او همواره از کمون پاریس به عنوان نمونه احراز قدرت توسط پرولتاریا نام می برد، نمونه ای که در عین حال نا – دولتی موقت به سوی نفی و احتضار خود می باشد. بعد ها سوسیال دموکراسی و لنینیسم هستند که «توسط پرولتاریا» را تبدیل به «توسط حزب» طبقه کارگر، حزب سوسیالیست، حزب کمونیست یا «نمایندگان آن ها» (؟؟) می کنند.

به باور ما و در همین راستا، چپِ رهایی خواه امروز در همه جا و از جمله در ایران می بایست در جهت شکل دهی یک **جنبش چپ اپوزیسیونی** عمل کند. به این معنا که در پی تصرف قدرت و دولت نباشد. در خارج از سیستم چون نیرویی معترض و مخالف عمل کند. چپِ سنتی همواره برای تصرف قدرت و حکومت کردن مبارزه کرده و می‌کند. این گونه چپ در عین حال همواره نیز نشان داده است که در زمانی که به قدرت می‌رسد، در برابر الزامات پاسداری از دولت و قدرت ناگزیر دست به سرکوب و سلطه می‌زند. چپ رهایی‌خواه اما، می‌بایست بر فاصله گرفتن از قدرت، دولت و تصرف آن تاکید ورزد. تعریف کلاسیک چپ سوسیالیستی/ کمونیستی از «سیاست»، تا امروز همواره به طور عمده و غالب این بوده است که امر قدرت و دولت و تصرف آن جوهر سیاست را تشکیل می دهد. از این نگاه، «سیاست» یعنی دولت گرایی. چنین درکی از «سیاست»، از چپ تا راست، همواره غالب و همگانی بوده و هم چنان می باشد. یکی از چالش‌های مهم امروزی در برابر چپِ رهایی خواه این است که در تعریف فوق تجدید نظری اساسی نماید. ایده‌ی سیاستِ بدون تصرف قدرت را مطرح سازد. به یکی از بنیادهای فکری کمونیستی که مارکسیسم سویتیک زیر پا نهاد باز گردد. این که «سیاست»، اداره و مدیریت امر دولت و قدرت نیست بلکه مداخله و مشارکت مستقیم و بی واسطه‌ی مردمان بسیارگونه در امور است. دموکراسی مشارکتی و مستقیم یا شورایی را ما در نهایت امر به این معنا می‌فهمیم و تبلیغ می کنیم.

تجارب تاریخی بارها و بارها به ما چه می آموزند؟ در شرایطی که جنبش‌های گسترده‌ی اجتماعی و همگانی در جهت تغییرات ساختاری و بنیادین شکل نیافته‌اند و مستمر نیستند، در شرایطی که آمادگی ذهنی و عملی اکثریت بزرگی از مردمان برای همراهی و مشارکت فعال و مستقیم در ایجاد چنین تغییراتی فراهم نیست، شرکت چپ در قدرت و دولت ناگزیر او را در برابر یک دو راهی تراژیک قرار خواهد داد. یا او تنها با اتکا به نیروی خود و اقلیتی کوچک دست به عمل انقلابی از طریق جبر و زور می زند و در نتیجه دیکتاتوری و ستم را به نام انقلاب بر جامعه اعمال می کند. یا به پیروی از اکثریتی که فاقد اراده برای تغییرات بنیادین است، ناگزیر خود را به مدیران و پاسداران نظم موجود تبدیل می سازد.

.

۴- پرسش چهارم و پایانی این ملاحظات، مناسبات و روابط تشکیلاتی در درون جنبش چپ رهایی خواه است. در این جا نیز گسستی رادیکال از شکل های سنتی مناسبات درونی در تحزب سنتی که بر اصل سلسله مراتبی، اقتدارگرایی رهبری و مرکزیت تحت نام «مرکزیت دموکراتیک» مبتنی است، مطرح می شود. مناسبات در درون جنبش چپ رهایی خواه می بایست مبتنی باشد بر دموکراسی گسترده درونی. بر شفافیت در همه‌ی سطوح کاری. بر مشارکت آزادانه‌ی مشارکت کنندگان. بر شیوه و روش خودگردانی. بر گردش و تناوب مسئولیت‌ها در همه‌ی نهادها و در همه ی سطوح. بر امکان آزادانه‌ی دخالت‌گری و انتقاد و کنترل از سوی مشارکت کنندگان در همه‌ی سطوح و بر همه‌ی امور. بر تشکیل منظم مجمع عمومی از همراهان و هواداران. بر آزادی تشکیل گرایش‌های نظری و برخورداری این گرایش‌ها از همه‌ی حقوق چون اظهار نظر آزادانه درونی و بیرونی و امکان مشارکت آن‌ها در تصمیم گیری‌ها.

.....

برای چپ رهایی خواه ایران، شکل سازماندهی امری مستقل و جدا از اصول و مبانی نظری و سیاسی او در مبارزه برای خروج از سیستم حاکم استبدادی – سرمایه داری نیست. این بدین معناست که هویت چنین چپی را تنها آن مبانی نظری و سیاسی تشکیل نمی دهند بلکه نوع مناسبات تشکیلاتی درونی او نیز تبیین می کنند. در این راستا قرار می گیرند چهار خصلتی که در بالا نام بردیم: سازمانی جنبشی و متکی بر تعیین کنندگی جنبش های زحمتکشی و مردمی برای تغییرات اجتماعی، جنبشی اپوزیسیونی، ضد قدرت گرا و مبتنی بر دموکراسی مشارکتی و خودگردانی درونی.